طرح کوتاه انیمیشنی

**ایست**

نویسنده : مهدی خروشی

صبح زود است و در یک خانه نسبتاً مرفه پسر بچه ای را می بینیم که با خارج شدن پدر و مادرش از خانه، او کوله پشتی کوچکش را با خوردنی هایی از داخل یخچال پر می کند و آخر سر هم یکی از اسباب بازی هایش را نگاهی انداخته آن را نیز داخل کوله اش می اندازد . کلاه ایمنی کودکانه ای را به سرش محکم کرده و از خانه خارج می شود . او سوار بر دوچرخه از مقابل خانه های ویلایی زیبا می گذرد کم کم در خانه هایی که از مقابلش می گذرد ، آثار تیر و انفجار دیده می شود و رفته رفته شدت آسیب ها زیاد می شود و او به خانه های جنگ زده و خرابه ها می رسد . او کنار خرابه ای دوچرخه اش را پارک کرده با احتیاط به راهش را ادامه می دهد . ادامه مسیر با سیم های خاردار بسته شده است و ماموران ارتشی مسلحی را می بینیم که جلوی سیم خاردار آماده باش ایستاده اند . پسرک یواشکی و دور چشم نظامیان از سیم خاردار عبور می کند . آن سوی سیم خاردار آشفته تر از این سوی آن است . پسرک خود را به خرابه ای می رساند و پشت دیوار خراب شده ای کوله اش را زمین می گذارد . کمی بعد کودکی جنگ زده از پشت دیواری سرک می کشد و با دیدن پسرک به او نزدیک می شود . چند کودک جنگ زده دیگر نیز آرام خود را از پشت دیوار های خراب شده بیرون می کشند و بسوی او می آیند . پسرک غذاهای داخل کوله اش را بیرون می آورد و به آنها می دهد . اسباب بازی را هم که از خانه برداشته بود را به دختر بچه ای که از همه کوچکتر است می دهد . کوله پشتی خالی اش را بر می دارد و آنجا را ترک می کند . پسرک به سمت سیم خار دار می رود که صدای ایست سربازی او را متوقف می کند . پسرک می ایستد و دستانش را بالا می برد . او ترسیده است . ناگهان دستانش را پایین می آورد و به سمت سیم خار دار می دود . تیر شلیک می شود و تصویر به یکباره در سیاهی فرو می رود .

مهدی خروشی

09147447049